**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب هدایة المسترشدین**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتاد و نهم\_19 فروردین 1399**

قال الشیخ قدس سره: و بینهما بون بعید؛ إذ المعتبر فی الوجه الاول هو الاخذ بما یظن کونه حجة بقیام دلیل ظنی علی حجیته، سواء حصل منه الظن بالواقع أولا.

و فی الوجه الثانی لا یلزم حصول الظن بالبراءة فی حکم الشارع، إذ لا یستلزم مجرد الظن بالواقع الظن بإکتفاء المکلف بذلک الظن فی العمل،

دیروز یک اشاره ایی شد الان هم عرض می کنم، ما در رسائل یک وجه الاولی داشتیم که صفحه 438 آمده بود و آن سخن صاحب فصول بود و یک الوجه ثانی داریم در وسائل که صفحه 454 آمده این کلام هدایة المسترشدین است و هر دو برای این است که ببنیم اگر سراغ مظنه می خواهیم برویم، ظن به طرق را برگزینیم یا ظن به واقع را؟ این از یک طرف. آنچه در رسائل صفحه 454 به عنوان الوجه الثانی آمده، همان الوجه الاول هدایة المسترشدین است که در صفحه 352 جلد 3 هدایة بدان پرداخت. تا اول این روایت که فرمود بینهما بون بعید. از بینهما بون بعید یک کلمه الوجه الثانی دارید. این کلمه الوجه الثانی در سخن هدایة المسترشدین همان مطلبی است که دیروز توضیح دادم، اصالة حجیت الظن. این ها ممکن است شما را به اشتباه بیاندازد لذا تکرار می کنم.

پس الوجه الاول وسائل سخن فصول است. الوجه الثانی رسائل سخن هدایة المسترشدین است. الوجه الاول در سخن هدایة المسترشدین همان سخن الوجه الثانی شیخ است. این تمام.

حال قبل از اینکه این بینهما را بخوانم یک خط بیایید بالاتر:

دون ما یحصل معه الظن بأداء الواقع، کما یدعیه القائل بأصالة حجیة الظن.

کسی که قائل است به اصل حجیت ظن، می رود سراغ ظن به اداء واقع فعلا، فعلا فعلا، نه بعدا اسم این را بگذارید الوجه الثانی. حال می گوید:

و بینهما بون بعید،

یعنی آنچیزی که از اول بحث دیروز و روز گذشته اش من هدایة المسترشدین گفته بودم، به نام الوجه الاول، و آن چیزی که الان خواندم به نام اصل حجیت ظن، بینهما بونٌ بعید. بین حرفی که من می زنم و بین حرفی که اصل حجیت مظنه می زند، بونٌ بعید. ان حرفی که من می زنم، نگاهم به واقع نیست، کاری ندارم ظن به واقع می آید یا نمی آید. آن حرفی که قائل به حجیت مظنه می زند، به اصل حجیت مظنه، او می گوید من با ظن به برائت کاری ندارم، من ظن به واقع را میخواهم پس ببین بین حرف من با حرف کسی که اصل را حجیت مظنه قرار داد، تفاوت ماهوی و بون بعید است.

و بینهما بون بعید

بین حرف من هدایة المسترشدین که می گویم در صورت انسداد باید سراغ ظن به برائت رفت، با کسی که اصل را حجیت ظن قرار می دهد، او هم سراغ مظنه می رود. اما این سراغ مظنه رفتن کجا و آن سراغ مظنه رفتن کجا؟ بینهما، بین آنچیزی که قبل از دون ما یحصل مطرح کردم با آنچه بعد از دون ما یحصل آوردم بونٌ بعید.

إذ المعتبر فی الوجه الاول هو الاخذ بما یظن کونه حجة

حرف من (هدایة المسترشدین) تحت عنوان الوجه الاول این است که اگر انسداد شد، سراغ آن چیزی برو که ظن به حجیتش داری.

لقیام دلیل ظنی علی حجیته،(ظن خاص)

من اصالة الحجیة برای ظن قائل نیستم، دلیل خاص باید بیاید تا ظن حجت شود، من اصل را حجیت ظن قرار ندادم. باید یک دلیلی باشد. من اصل را حجیت ظن قرار ندادم. در انسداد ناچاری سراغ ظنی می روم که حجت است. آن ظنی که حجت است من هدایة المسترشدین حجتش می دانم یعنی چه؟ یعنی آنی که در اثر آن ظن به برائت ذمه بیاید. کجا ظن به برئت ذمه می آید؟ آنجا که من از طریقش رفته باشم. بنابر حرف من هیچ کاری، هیچ نگاهی به ظن به واقع نیست. ظن به واقع حاصل می شود یا حاصل نمی شود کاری من ندارد. چنان که در علم هم گفتم علم به واقع را کاری ندارم. این مال الوجه الاول من هدایة که در اصطلاح شیخ انصاری در این صفحه 454، الوجه الاول یعنی الوجه الثانی ماذکره بعض المحققین. این الوجه الاول در اخر صفحه 454 به تعبیر هدایة المسترشدین و الا به قول شیخ انصاری الوجه ثانی است.

و فی الوجه الثانی لا یلزم حصول الظن بالبراءة فی حکم الشارع،

حال وجه ثانی کدام است؟ آنچیزی است که با کلمه دون ما یحصل معه الظن به اداء الواقع کما یدعیه القائل باصالة حجیة الظن، این همان وجه ثانی است. چون اول حرف خودش را زد بر حرف اصالة حجیت ظن را بیان کرد. در این جا در این صفحه، اول حرف خودش را گفت بعد این را گفت اسم این را می گذارد وجه ثانی. انی و فی الوجه الثانی، اگر کسی اصل را بر حجیت ظن قرار داد که من نامش را الوجه الثانی قرار می دهم، او مثل من نخواهد بود. او اصل را بر حجیت ظن قرار داده، او دنبال دلیلی خاصی بر ظن نیست، و او فقط دنبال ظن به اداء واقع است، و کسی که دنبال ظن به اداء واقع است، لازم نیست که ظن به برائت هم حاصل بشود یا نه. من نسبت به ظن به واقع لابشرط بودم، او نسبت به ظن به برائت لابشرط است. لازمه این که من ظن به واقع پیدا کنم این نیست که مکلف هم همین را از من خواسته باشد. من دنبال این بودم که مکلف از من چه می خواهد. او دنبال این است که آیا ظن به واقع حاصل می شود یا نه. چقدر بین این ها بون بعید است. اتفاق اول من با اصل حجیت ظنی ها این است که ان ها اصل را حجیت ظن قرار می دهند من اصل را عدم حجیت ظن. اختلاف دوم من با انها این است که انها ظنی را حجت قرار می دهند که با ظن ظن به واقع پیدا می کنند. من ظنی را برمیگزینم که با ان ظن، ظن به ادای تکلیفم داشته باشم. ظن به برائت پیدا کرده باشم. سوم؛ لذا آن ها ممکن است سراغ ظن به حکم فرعی بروند چون می گویند واقع این است اما من سراغ ظن به حکم فرعی فقهی نمی روم من سراغ ظن به برائت میروم. این فرق من با انهاست.

و فی الوجه الثانی (بازم تکرار می کنم، یعنی آنان که اصل را حجیت مظنه قرار می دهند) لا یلزم حصول الظن بالبراءة فی حکم الشارع،

لازمه حرف انها که ظن به حصول واقع باشد، ظن به حصول برائت از حکم شارع نیست. حکم شارع آنی است که مکلف به من گفته است. مکلف باید ببینیم چه به من گفته است و آن طریق است. از این طریق برو.

إذ لا یستلزم مجرد الظن بالواقع الظن بإکتفاء المکلف بذلک الظن فی العمل

او می گوید من ظن به واقع را میخواهم و لازمه ظن به واقع این نیست که من ظن به این پیدا کنم که شارع هم به همین عمل اکتفا کرده است. او می گوید از این راه برو این می گوید به این عمل انجام بده. کسی که اصالت حجیت ظنی شد، حتما لابد دنبال این نیست که ظن به این پیدا کند که مکلف هم به این ظن اکتفا کرده است، لا بشرط است.

عبارت من راهگشا است. من اصل را حجیت مظنه قرار نمی دهم. دنبال دلیل خاصم. دلیل خاص هم یعنی تو چیزی را انجام بده که ظن به این داشته باشی، برائت ذمه حاصل کردی در فرض انسداد. ظن به برائت برایت حاصل شود. این یعنی ظن خاص. این حرف من است. حرف او این است که اصل حجیت مظنه است مهم برای او حصول واقع است، ظن به حصول واقع. من نسبت به ظن به حصول واقع لابشرط هستم او بشرط. من نسبت به ظن به تفریغ ذمه بشرط هستم او لابشرط پس بینهما بون بعید. خذ و اغتنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.